



پاکستان

پاکستان  
پاکستان

# کشاورز نارنجی

الیاس الاجردی

مجموعه شعر

طرح جلد: محمدحسن نجفی

عکس پشت جلد: مجید معارف‌وند

چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۸۸

نشر الکترونیک سایت ادبی عروض

تمام حقوق این اثر برای مولف محفوظ است

شماره‌ی کتاب: ( ۲۶ )

[www.keshavarz-narenji.blogfa.com](http://www.keshavarz-narenji.blogfa.com)

[keshavarz\\_narenji@yahoo.com](mailto:keshavarz_narenji@yahoo.com)

صندوق پستی: [Info@Arooz.com](mailto:Info@Arooz.com)

[WWW.AROOZ.COM](http://WWW.AROOZ.COM)

تا استخوان هایم نیوسیده اند  
تابوتم را در رگ هایم بیندازید

## (کشاورز نارنجی) ۱

من با او  
ایستادیم در مزرعه  
تا مترسک شدیم  
کلاهمان بر دست  
زنگ غروب را زدیم  
و کشاورز نارنجی در را باز کرد

## (کشاورز نارنجی) ۲

نشسته‌ام در اتاقی با دهقان

پشت اتاق مزرعه مترسک صندلی و فنجانی چای

کشاورز فانوس روشن کرده چای در دست دارد

مترسک خوابیده روی صندلی

هنوز پشت در ایستاده می‌آید تا من

مترسک از خواب پرید.

فانوس در انتظار عروسک شب ایستاد

کشاورز خاموش شد.

### (کشاورز نارنجی) ۳

نشسته پشت دیوار دهقان

پرائتر باز

مزرعه مترسک صندلی سیگار چای من و ستاره

پرائتر بسته باز (بسته)

پشت دیوار

مترسک سیگاری بر لب

اولین ستاره را شام می دهد

من یک مزرعه چای سر می کشم

تا ماه دمپایی ابری اش را در بیاورد

و بچه های مزرعه نارنجی شوند

## (مترسک)

باد

صلیب به دوش از مزرعہ ی سوخته گذشت  
آہ {کلاہت را کہ برقصانی  
در را باز می کنم  
چنبرہ می زنم بہ باد  
تا تو نشکنی  
سکوت نشکند  
کہ ہویت را مختومہ اعلام کنم  
آکلاد { را ہم کہ ببندی،  
دزدکی پلک ہا می پرند  
تا نوعی دیگر تعبیر شوم  
کہ بہ شکار پیامبران پوشالی بروم  
جنایتی رخ ندادہ  
باد می وزد.

(کرم)

باد

شعله سرما

وسط باغ

نشانه رفته

چمباتمه اضطراری درختان

کمین لانه کلاغی

لای خوابی که باغبان

ریشه‌هایش از آن

دود می‌شوند

پرید،

خبری از عادت

کلاغ کرمی را خورد

کرم‌ها

کلاغ را

پر در آوردند

مورد اصابت پرواز

پر پر

بی‌اختیار در حجم پرواز

شوکه می‌شوند.

درختان

طعم دود را ریشه می‌زنند

و باغبان

زرد از خواب

بیرون می‌پرد.



## (تا پرواز سلول‌های وحشت‌زده)

مهم نیست قرص‌هایم چه رنگی شده  
بالا تر از سیاهی موهایت  
رنگ قرص‌هایم را می‌بینم  
برویم آن طرف‌تر،  
پشت مغزم  
تا گریه‌های مادر  
نرسیده به کوچ‌چه تشنج  
به سوی سفیدی چشمانم  
تا پرواز سلول‌های وحشت‌زده  
در چک‌چک بارانی از کف  
در بی‌وزنی سال‌های اضطراب  
زیر هجوم موسیقی و صدا  
پرواز خواهی کرد.

## (پرده‌های زمین)

زنی

در پرده‌های زمین گریه می‌کند

اواسط زمین

خاموشی مطلق است

ماه به یاد

سکه‌های عهد عتیق

در اعماق زمین روشن می‌شود

چشم‌ها سوسو می‌زنند

برای پرسه زدن‌های چندین هزار ساله

در تازه‌ترین پرده‌های تمدن

مرد عقیم بودنش را

به لرزه‌های اشک زنانه‌گی اش می‌رساند

و قانون عزل روشنایی را

با شماره حساب

۱      ۲      ۳

نارنجی ، نارنجی ، نارنجی

روشن می‌کند

در اواسط زمین تنها پرده‌ها

مانیفست صادر می‌کنند.

## (جنون گاوی)

طویلہ  
آواز می پراند  
مردم ده  
دهان را ما می دانند  
حالا به خودت اجازه بده  
تارهای صوتی  
بی هیچ منطقی حنجرهات را بلرزانند  
سرش را برگرداند  
آب دماغش  
علف‌های چسبیده به صورتش  
مگس‌ها را جذب می کرد  
مش حسن  
جنون گاوی‌اش را  
پرواز می دهد  
من ،  
من ،  
من ...  
گاو مش حسن‌ام  
هیچ وقت  
اشتباهی گاو نشدم.  
خودش را در سطلی از پس‌رنگی می بیند  
آب  
تنها نوشیدنی فلسفی ست  
که ریخته شده در  
مــــآ...

## (پیاده‌رو وسط خیابان)

پیاده‌رو

نقش بسته

بر کف پیاده‌ای

در خالی‌ترین فضای خیابان

شب لب می‌زند

پک می‌زند

لبالب می‌پکد

از من

پر می‌شود

راه می‌رود مرا

سطر به سطر

بالا

در مرکزی‌ترین نقطه پیاده‌رو

(پیاده‌رو وسط خیابان)

گیج می‌خورد

می‌رقصد

■ ■ ■

وجود نداشت

خارج شود از خیابان

می‌برد مرا

سطر به سطر

بالا

نرده‌بان

هفتم پیاده‌رو

کمی جلوتر

ماشه‌ای در هوا

چاشنی بی اختیار خنده

از سوراخ

تابلو می شود

تاب می خورد

لو... می رود

تابلو می رود

وسط خیابان

## (ناپلئون کوچک)

پشت لال‌مانی‌های بیچه‌گانه‌ام  
زبانم گره می‌خورد  
به پت‌پت‌های مداوم دست می‌دهم  
بین انگشت‌های بدقواره  
هی پت‌پت‌کنان داد می‌کشم  
بیخشید آقای...  
شاگرد آخر کلاس  
اونیفرم به تن  
مدال نفرت می‌گیرد  
با تشویق بیچه‌ها  
بین انگشتان خود  
دبیر را می‌چاله می‌کند.  
جلسه بعد،  
احساس غلبه بر مانیفست‌های بزرگ  
در جیب‌های ناپلئون کوچک  
توقیف جریان ذهنی بیچه‌ها  
و اعتصاب دسته‌جمعی خودکارها.

## (شایعه)

دانه‌ها  
رشد می‌کنند کنار رودخانه  
آب می‌رود  
نسیم رودخانه  
روزنه‌های فشار عصبی را  
از درکی باد آورده  
می‌ریزد بیرون  
دانه‌ها  
شعور شخصیشان را  
ابوعطا می‌خوانند  
در گوشه‌ای  
پچ‌پچ کنان  
تخم‌های وحشی را  
در انعکاس یک هماغوشی  
به آب می‌سپارند  
تا از عشق به هم‌نوع  
سر بالا بروند  
در نادانی خیس فلسفه،  
از دهانه‌ی یک سوراخ  
به پهنای منطق یک لبخند  
آب را  
شایعه می‌دانند  
اما من  
در نوعی حضور مخفی  
رشد می‌کنم

## (خدا در باران)

رفت بالا  
بچه گی اش را خورد  
نیمی از رودی بزرگ را هم  
بالا  
باز هم بالا  
هر چقدر که بالا می رفت  
پیزا راست تر می شد  
حالا که رسیده ام  
به آخرین پله  
اهالی شهر پیکاسو آباد  
با خیال راحت  
سکسکه ام را تابلو می کنند  
اینجا باران که می بارد  
سقوط پیزا را



گرسنگی می دانند  
این بالا    \    قهوه خانه ها  
باران می فروشند  
تشنگی سرگرمی اهالی شهر است



پله بعد را بالا...  
گند زدم  
سقوط آزاد  
پایین آمدن خدا  
در باران

## (جنگل)

رفتی

نشستم

جنگلی نقاشی کردم

ماشینی کشیدم

سوارش شدم

هر چقدر که می رفتم

بیشتر قاتل می شدم



نشستم

قبرش را نقاشی کردم

محاكمه شدم

دارم زدند

قبرم را کردند

نبودی

## (شقایق‌های وحشی)

تنیده‌های من  
نعره می‌زنند خودکشی‌هایم را  
شقایق‌های وحشی  
درد را از نو می‌زایند  
حالا فشار مرا  
قبر فریاد می‌کشد  
و سلول‌های من ،  
تو را بازیچه خون‌های زاییده نشده خواهند کرد  
شقایق‌های وحشی  
درد را فریاد نخواهند زد  
و در آرامشی سبک  
آنها را از نو می‌زایند

## (لباس شب چهارده روزگی)

چشم‌هایم با طرح لباس‌های شب چهارده روزگی  
تو را لخت می‌خواهند  
سرت را از دهانه این شعر  
داخل کنی  
چشم‌ها از تشنگی  
دهان باز می‌کنند  
لیوانی دست خواهند گرفت  
خجالتت را آب می‌خورند  
چند لحظه بعد  
دست روی دهانم می‌گذارم  
تا نجابتت را هیچ اسبی شیهه نکشد  
چند قدم روبه‌روی مخالفتم  
آتش می‌گیری  
لب‌های سرخ بانوی دم صبح را  
این نزدیکی‌ها  
قبل از گر گرفتنت  
عینکم را روی میز می‌گذارم،  
با دختری که مرا دهان زده  
شرافتمان را  
از پشت سیم‌های رابطه  
با سکوتی قسمت می‌کنم  
دختری زیر امواج حیوانی  
ارواح خبیثه‌ی خود را  
در چهارده روزگی‌اش  
پدر خواهد کرد

حالا به خاطر  
يك خواب شيك وصله دار  
احساس هم خوابگي ام را  
چند شكم جلوتر پاره مي كني

## (بی هویت)

حالا که حاجتمان را گرفتی  
اسمش را می گذارم مراد  
دست هایت را باز کن  
این جا هر کس آسمان را نگاه کند  
شیرش خشک می شود  
گفته بودم به او  
حاجتمان را که گرفتیم  
برعکس کنم قاب را  
تونلی به آسمان بزنم  
دست او را بگیرم  
اسمش را بنویسم پای تابلو  
تا شیرش خشک نشده  
برای دومین بار  
اسمش را بگذارم  
آسمان

## (بخت)

یاس،  
سقف را پر از نوارهای مغزی کرده بود  
رو در روی جایگاه  
سان می دید  
سربازانی را که ال می رفتند،  
تا به دغدغه‌های پرزدارشان لگد بزنند  
اما ما همچنان راه می رفتیم  
و به گمانمان دلشوره داشتیم  
ولی ما را نسبت داده بودند  
به سکوتی عمیق  
با نبردهای پارتیزانی  
هیچ کس خبر نداشت  
بختشان هرچقدر پا می خورد  
جنگ شدت پیدا می کرد  
در آرامشی شیطانی  
چشم‌ها دست گذاشته بودند  
روی نقاط خوانده نشده‌ی حرف‌هایی که به خدا نرسیده بود  
لبخند می زدیم  
زیر چشمی  
لخته‌های خون را از تابوت بیرون می راندیم  
تا بازماندگان دافعه را  
در پشت درهای بسته  
خوشحال کنیم  
ما راه می رفتیم و هی کشته می شدیم  
یاس

به هرز رفتن دریچه‌ی بختش اهمیت نمی‌داد  
سربازان به گمانشان  
که این قسمتی از میهنشان است  
قشون کشیدند  
بازماندگان  
از ترس  
دستمال سفید خونی را  
به علامت صلح بالا بردند  
و قشون هجوم آورد  
همچنان راه می‌رفتیم  
دعا می‌کردیم  
یاس به نوارهای مغزی فکر می‌کرد  
ناگهان از مسافتی دور  
با دعا قیچی شدیم  
ارتباط ما با نوار قطع شد  
هرچقدر با جنگ فاصله می‌گرفتیم  
بختمان  
چرک تاب می‌شد  
همین‌طور که می‌رفتیم  
در را باز کردم  
در منتها‌الیه راجعون  
تا چشم کار می‌کرد  
جنازه‌ها دلشوره داشتند



## (شماره عشق)

صبر کن!

شماره عشق را عوضی،

سیاره‌ای که شدی باردار از دختری میان آسمان!

ماه غسل تمام شده

خاکی که دور تو

شهرت‌اش را عوض کرد

زایید سیب دوم خود را

## (خواب رفته بود)

خواب رفته بود  
رفته بود زیر چتر خودش  
با خود می شمرد  
پیچ‌های نرفته‌ای که  
رفته بود  
همه‌ی جاده را با قهوه‌های ترک مادر  
سرکشید  
تمام مرا پرواز کرد  
هر وقت حس می کرد بزرگ شده  
مچاله می شد در دستانش  
دختری با موهای چتری اش  
مرا  
سقوط آزاد  
تا ابتدای تولدم  
خواب رفته بود.

## (افق که پاشنه‌اش را بکشد)

افق که پاشنه‌اش را بکشد  
تازه ناقص می‌شوم  
و تو بازیچه کودکان بازیگوش،  
پنجره را باز می‌کنم  
برای خدا حافظی با تو  
دستانم را تکان می‌دهم  
شناسنامه‌ام همچنان  
بیست و چند ساله است  
راه می‌روم داخل گیسوانت  
تا فکر نکنی که نفس نمی‌کشم،  
این دست تکان دادن‌ها  
ناشی از نزدیکی دوباره است  
حالا که طلوع کنی  
خواهی تابید در من  
کفش‌هایت را در بیاور!  
اینجا امن‌ترین مکان  
برای هماغوشی‌ست.

## (میت)

محیط‌های اطرافم  
رازهایی به سنگینی خاک سیگارند  
و زودتر از انتظار  
اضطراب  
مهتاب خیابانی ست  
که به حیاط می‌ریزد  
وقوق سگ‌ها  
تونلی ست دراز  
با درختانی تو در تو  
و ترسی به وضوح باردار  
در حلول ماه.  
و این پنجه‌های گربه است  
که به حیاط نزدیک می‌شود  
و تنها شاخه‌ها  
به انعطاف کرم شب‌تاب ایمان می‌آورند.  
سگ‌ها حضورشان را  
در باغ پشت حیاط  
زمخت‌تر از همیشه  
به دندان کشیده‌اند  
و می‌خواستند  
پنجه‌هاشان را واکس بزنم  
تا به یک میهمانی بروند.  
روی میز  
سادگی را به افتخار لوازم کفاشی خود  
برق می‌اندازی

سیگار پشت سیگار  
و گربه نزدیک تر می شود.



زنگ به صدا در می آید  
هیجان،  
با صورتی کبود  
زل زد در چشم های گربه  
دستپاچه گی  
بی حرکت بود در اضطراب  
و من نمی توانستم در را باز کنم  
کسی مرده بود  
و شفاعتش را وصله می زدند کفش دوزک ها  
حقیقت داشت  
همسایه ها از روی دیوار آمدند  
غسل دادند  
مهتاب بود  
دفن شدن در شب شگون نداشت  
ولی قبر را کردند  
کفش دوزک ها  
پایه های میز را گرفته بودند  
هیجان  
زیر تابوت دلهره داشت  
سگ ها هم  
اضطراب داشتند  
بی خبر  
که مرده می بردند  
او را کشته بودند  
کسی منتظر بود

تا کفش دوزک‌ها  
بہتر بتوانند  
اقتدا کنند بہ میت  
ہیجان  
سیگارش بہ فیلتر رسیدہ بود  
گر بہ  
کلافہ تر از ہمیشہ  
بہ خیابان زد  
و کرم بی اختیار  
زیر سیگاری پر را  
پشت تابوت ریخت.

## (یرقان)

خاک زیر سیبلی موجودات را به خود راه می‌داد  
درخت دست انداخت در باغچه  
و چند هزار پا  
جلو رفت  
تا نیتش را چال کند  
باغبان خوب می‌دانست باید سیگارش را روشن کند  
و عطرهای دورگه  
به بیماری مزمن یرقان دچار شده‌اند  
باید کاری می‌کرد  
تا درخت زردآب بالا نیاورد  
همچنان نیت  
رشد می‌کرد درون برگ‌ها  
و آرامش می‌لرزید در خاک  
عطرها  
راه جهنم را سرد طی می‌کردند  
باغچه  
با انعطاف دسته جمعی موجودات  
عطرهای دورگه را با مزه‌های سرو شده  
به خورد درخت می‌داد  
تا شب  
از زیر سیبیل خدا  
زرد دیده شود.

...

اکسیژن  
کسی بود  
که از اتمسفر گذشت  
نفسش را حبس کرد  
تا هوای جو را  
داشته باشد.



...

استرس

تنها موجودی است

که استعداد

رسیدن به خورشید را دارد.

# تقدیم به کلاہ پشت جلد

(تولد)

پدر

نیمه شب

از قلاب ماهیگیری پدرش آویزان بود

مادر

لابه لای شب بوها

به دنبال پدر می گشت

من

به دنیا آمده بودم

...

روزی که بمیری  
جنازات هويت نمى خواهد  
از بين سى و دو حرف كه بگذرى  
كوتاه ترين ديوار  
حاشاست.

## سمبولیسیم (و اسلحه‌ی دسته پشمی)

نرمینه است پتو  
زنی روسپی  
کمان به دست  
شب بزک کردن خورشید را  
می چرخد در شعاع سرش  
آب  
از درگاه مادون قرمز اجابت می شود.  
کودکی ام  
به سلامتی دنیا  
با آب بینی  
مست کرده  
و من نمی توانم به سلامتی برادرم  
بروم زیر پتو  
و هکات\* را  
از جغرافیای دنیا  
جلد یونان  
پشمی پشمی شکار کنم  
و آن را  
قطره  
قطره  
بچکانم  
درون ناخداگاه دماغی که  
فخ فخ اش  
گوش تا گوش دنیا را خلتی کرده.  
انباشته شده ام از آب های روسپی

حوصله‌ام در خانه‌ی کودکی‌اش

به سلامتی مادر

آنفلوآنزای سمبولیسم گرفته

و تمام یال و کوپالش

در شکم مادر

از ترس سقط ریخته پایین.

بزرگ شده‌ام

و مرا همیشه

از پستان مادر حوصله می‌کنند.

چشم‌هایم سیاهی می‌روند،

چیزی گلویم را فشار می‌دهد.

شیرها

راهشان را انتخاب کرده‌اند

و بی‌تفاوت پاهایشان را

در چاله‌های هوایی می‌گذارند

تا شاید بینی‌ام ترک بردارد

و به جزام مبتلا شوم.

دیگر کسی در شهر نیست

همه رفته‌اند.

رنگم سبز

توی خودم را قرق کرده

واکنش برج مراقبت

اجازه‌ی لب پر خوردن را نمی‌دهد

فرود اضطراری روی سبزه‌ها.

\* در زبان یونانی به معنی شیطان است.

## (کتاب آشپزی)

از شما چه پنهان  
شب‌ها  
پارک‌مترها را از شمارش می‌اندازم  
تا بیشتر بتوانم سک‌سک کنم در رختخواب‌های پدران روحانی  
غیرتم قی قاج می‌رود  
در لفافه‌های این شعر.  
من یک مردم!  
این را می‌دانم،  
امروز می‌خواهم بروم پشت پنجره  
و زیباترین جنتلمن دوجنسه شوم  
شاید پدر اجازه پوشیدن دامن را بدهد.  
می‌توانم منتظر بمانم  
تا کلیسا باز شود  
و آن‌ها را مهمان کنم به یک دسرآش محلی.  
ناقوس‌ها که به صدا در می‌آیند  
بدون هیچ تاخیری  
روح‌ها آیت خود را از دست می‌دهند  
و میزهای غذاخوری  
پر می‌شود از اسرار کتاب آشپزی،  
بعد ملکه‌ها  
خوش‌شانسی‌شان گیر می‌کند  
در دامنه‌ی شیروانی کلیسا.  
پدر از هولش  
موسیقی پاپ می‌نوازد  
و هر روز مرا در آغوش می‌گیرد

و از زیر کتاب آشپزی رد می کند  
بدون هیچ کاسه‌ی آبی.

در سربازخانه‌ی شهوت پرچم‌ها  
وقتی پر می شوم

با بوسه‌هایی

نبض خیانت را شل تر از آرام می کنم

و به خودم اجازه می دهم

آش پشت پایم را جلو بیندازم

تا کسی کیفر نشود.

شما هم می توانید بیماری‌های واگیردار بگیرید

و به جای زنانان به سبک

أشهدُ رَبِّي مُلُوكُ السَّلْطَنَاتِ قَامَتِ بِنْدِيدِ

و بعد از این که دینتان کامل شد

به ملکه‌ها زنگوله بیندازید

تا بهتر ردیابی کنید آن‌ها را.

سرم سنگین است

از رویش اضطراری علف‌های خانگی

شمع‌ها

پاکی‌ام را سبز نشان می دهند

خسته‌ام،

دلهرگی از off می آید

تا مثل شیطان دم بخت

تا قمر

قوز بروم

تاب بخورم

off از من بپرد

و ناشیانه



پایم را در آلبوم افتخارات ملوک السلطنه بگذارم

تا شاید

چراغ‌ها زیر من

چشمک بزنند.

...

مرد دست و پا چلفتی  
در خودش دست و پا می‌زد  
ما شنا بلد نبودیم

...

آب را از او گرفتند  
خاک را هم...  
جسدش را در فضا چال کنید!

## (مرگ اسپانیا)

تقدیم به فدریکو گارسیا لورکا

مُرد اسپانیا  
در فریاد شمعدانی‌ها  
او را کشته‌اند  
خیابان‌ها را گشتند  
غرناطه شد اسپانیا  
قهوه‌خانه‌ها شلوغ شدند  
به جز ترانه مأموران سویل  
نیافتند زیتون را.

## (تارا)

تقدیم به ط. م

ضجه‌های شیطنت آمیزم را

درون سینه‌ات حبس کن

تارا                      تارا                      تارا

تو را

مظهر قشنگی می‌دانند

و پس از رأی‌گیری

تو

رئیس مجمع زیبایی‌شناسی می‌شوی.

چشم‌هایم معروف خاص و عام‌اند

نزدیکم کن به خود

این شب‌ها،

ماه به اندازه ستاره‌های مادیان من

بی‌شک پیاده‌روهای آسمان را

تا مجمع کنفرانس                      سان خواهد دید

تا به تاریک بی‌هویت قشنگ‌ترین ریاست شهر

اراده تعظیم نماید

تارا                      تارا                      تارا

در را باز کن

نال‌های مرا

هیچ کنفرانسی لگد هم نمی‌کند

و هیچ ستاره‌ای حرف‌هایم را چشمک نمی‌زند

مرا اقتدا کن به چهار ستون بدنت

تا برای افکار سلاله‌ات

به جنونی نابغه‌وار دست بزنم

راه نجاتی نیست!  
مادیان من عشقش را مگس می پراند  
قشونت را آهسته هی کن!  
شب طولانی ست تارا  
در را باز کن  
باز کن در را  
راهم بده  
راهم بده  
تارا

(... اصلاً به من چه که تو)

اصلاً به من چه که تو...

در پوست ناخدا گاهت

جفت گرفته‌ای،

سرم را پایین می‌اندازم

تا صورتت رنگ عوض نکرده

خرابت نشوم

در ذهنت حرف‌هایم را معصومانه‌تر می‌جوی

برای تصمیم من

برای تصمیم من

هیچ.

اصلاً به من چه که تو...

...

منظومه شمسی را گِل گرفتند  
ستاره‌ها چندسالی ست  
گورستان‌ها را اجاره کرده‌اند.



## (آینه)

تقدیم به حسین منزوی

حالا که فکر می‌کنم

مغزم

هر دختری را

روبروی آینه

باردار می‌کند

چشم‌هایم از ترس

آینه را برای چندمین بار

سقط می‌کند

لب‌هایم را از عشق خالی می‌کنم

برای صحبت کردن

سی و دو دندانم را

به جای جگر هر دختری

با حرف‌هایت می‌جوم

دست‌هایم را رو به روی صورتم بالا می‌گیرم

تا به اسکلت مرده‌ای که

تو را دیده است

نماز خیانت بگذارم

حالا چند وقت است

که فکر می‌کنم

جسمم هر چه از تو

دورتر می‌شود

بار هیچ آمیزشی

به دارش نزدیک نمی‌شود

## (تارا) ۲

تارها

اجازه باد را گرفتند

و زودتر از موعود

گلاب به رویتان

نقاب آب را کنار زدند

تا گل کرد گونه‌هایت

بادها

از سمت کودکی می‌آیند.

من خرس پاندای کودکی‌ام را

در اولین هماغوشی محرم کردم،

عقده‌هایم را به آب می‌سپارم

تا باد

پنجه به ابرها بکشد

تارها پو به پو

آذین می‌بندند اصطبل کودکی‌ام را.

من خوشبختم

و تو با قدی کوتاه

و مغزی پر از رییس جمهور

باد را می‌سنجی

بادها

هیچ وقت خوشو نیستند

سرت را برگردان!

این بهشت

طبق

طبق

آبا و اجدادش می‌رسد به اسب شاخدار  
خوب من!  
لب به لب در شبم!  
هوای این شعر  
هنوز به مستی کامل نرسیده  
این باغ  
پاسخم را  
سینه به سینه  
از مشق‌های شبانه  
آغوش به آغوش  
به عروس شب دخیل می‌بندند  
و در رگه‌های این تاریک جاری می‌شوم.  
می‌دانی؟  
کودکی ام را با شویچی عوض کردم  
با چشم‌های چرب و چیلی بادامی شکل.  
گرسنه ام  
این نزدیکی‌ها  
غذاها تندند  
و من اعصابی ضعیف دارم،  
به این مردم نگاه کن!  
بین چطور به ما خیره شده‌اند  
انگار بادام هفتاد و دو ملت هستیم،  
بادام را دوست دارم به خاطر زمینی بودم  
زمین را با عقده‌هایش عربده می‌زنم  
تو خود آنتی،  
شب رسیده است  
باز کن پنجره را!

شکمم می جوشد  
نه! با سنگ چخماق  
جگرم را آتش نزن.  
با آخرین نگاه‌هایت  
به معنای واقعی کلمه  
دل آسمان را سفید می‌گذاری بماند.  
تو یک نیت پاکی  
نزدیکم شو،  
رازی میان ما را تصاحب کرده  
من از چهارده سالگی  
به غش علاقه‌ی مبرمی دارم  
راهم بده تا عبور کنم از تو  
این خانه،  
احتیاجی به گلاب ندارد،  
تو خود سیب هستی؟  
من از خجالت خوشحالم  
تارها  
در بادا باد  
بادبادک هوا می‌کنند  
تا گیل‌اس‌ها را قرمز  
رو در رو  
به سلامتی برداشت‌های بعدی  
مزه ، مزه  
گیج ، گیج  
پسری را از ولایت آناهیتا  
با بادهای متالیک بچه‌گی‌ام  
با تمامی سرعت طواف دهم.

(سیب)

ماهیگیر

می دوید،

دوید روی ویبره،

پرتاب شد،

فرو رفت

وسط سیب.

از وحشت،

جیغ

نیمی از سیب می شود

درون آب

و آماده سلف شدن.

تابلوی نصف شده

در توهمی از خواب

فضا را

جنی،

آبدیده می کند.

شب،

آکواریوم،

تابلویی که

در حوضی از نقاشی

پولک‌های رنگی را

گنبدیده

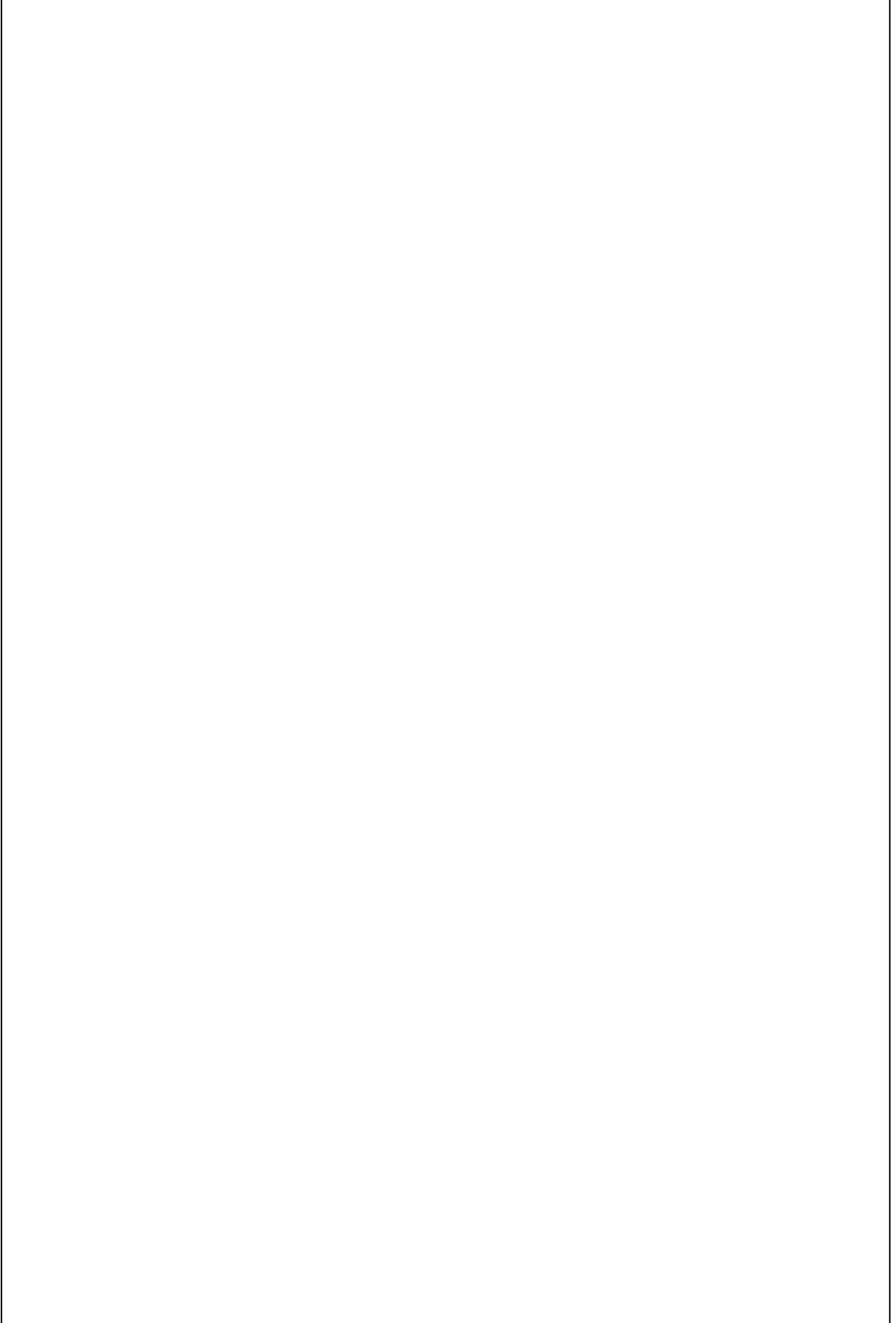
پس می اندازد

ماهیگیر از ترس  
فیش ،  
فیش ،  
فیش،  
و ماهی‌ها  
در معرض قلاب  
سیبی که دندان زده‌اند را  
سرو می‌کنند  
دریازده می‌شوند  
دریایی‌ها  
دخیل می‌بندند  
به رضای آهنی ،  
رویازده می‌شوند  
روی قلاب .  
در شکم‌هایشان  
تکه‌های موبایل  
می‌لرزد،  
ماهیگیر می‌لرزد .  
حرف‌ها  
تو در تو می‌پیچد  
روی موج‌ها،  
تا در موجی از  
رویاهنی ،  
اهریمنی ،  
ریمنی ،  
منی ،  
طعمه حرکت شود.

## (اسلحه‌ات را باور کن)

هر وقت ابرها اعصابشان هرز می‌رود،  
پسری شانه می‌کشد روده‌هایش را،  
تا مثل موهای مادرش ریش‌ریش بشوند رگ‌هایش.  
گاهی در حوالی‌ام  
یک ناخودآگاه،  
لنگرش  
زیردریایی گیر افتاده در جمجمه‌ام را منهدم می‌کند.  
در حالی که  
اطرافیانم  
اعصابی آشفته دارند،  
و در جا به زبان می‌آورند رسالت خود را.  
در گزارشی از سوی گهواره‌ی کودکی به آینده  
بنا به درخواست پسری با اسلحه‌ی دسته‌پشمی،  
اسلحه‌ات را باور کن  
هوا ابری‌ست.

(بابائيسم بدون شرح)





## (بحران رنگ)

هر وقت قرص‌هایم گرم‌ترین رنگ‌ها را  
از خود پس می‌دهند  
روی سلول‌های خاکستری  
سرم را می‌کشم زیر پتو

...

گرو گذاشتی  
چهرهات را در ماه  
و تمام شب  
از نور بهم ریخت.

# والپروات سدیم ۲۰۰ میلی گرمی اورلیت



تهران، خیابان دکتر بهشتی، قبل از تقاطع قائم مقام فر اهانی، شماره ۴۹۵  
شرکت فوریت های دارویی شفاایاب، کد پستی: ۱۵۱۴۶۱۷۷۱۱  
تلفن: ۸۷۴۴۱۱۹ فاکس: ۸۷۳۹۲۷۶

در جای خشک و در دمای زیر ۲۵  
نگهداری شود.



100 enteric coated tablets

**DESITIN**

بدون دستور پزشک مصرف دارو  
را قطع نکنید. این دارو ممکن است  
باعث بروز خواب آلودگی گردد،  
لذا ضمن درمان از رانندگی و کار  
با وسایلی که نیاز به هوشیاری کامل  
دارد خودداری شود.

Desitin Arzneimittel GmbH  
D-22335 Hamburg

## (متشج ترین مغز خواننده)

روی این جعبه نوشته شده  
در دمای کمتر از ۳۰ درجه  
این قرص،  
متشج ترین مغز خواننده است.  
روی این جعبه را بخوانید:  
به عارضه های مغزی  
خوش آمدید.

## (موسیقی درونی)

امروز

هیچ بادکنکی بیرون روی پیدا نمی کند،

به همین مناسبت باید،

اهمیت زیادی داد به آسمان.

هر روز به اندوخته‌های شکمت اضافه می شود

و از بادها کم،

تنها راه موجود اثبات بادبان‌هاست.

امروز که گذشت می خواهم پرده‌ها را بکشم

تا تبدیل شوم به دکترای هواشی

شاید باددار شوند بادکنک‌ها.

شنیده‌ام به گرسنگی علاقه خاصی داری

همچنین به لوبیا

اما بادها

موسیقی سلف ماژوری

به همراه دارند

که تنها گرسنگی

اجازه‌ی پخش آن را می دهد

و شکم در ساعت‌های مختلف

بازپخش می کند،

تا کسی

شک نورزد به آسمان.

تنها راه موجود،

خوردن شام

قبل از موسیقی ست.

...

ناخود آگاه،

ابرها ترک برمی دارند

وقتی آسمان

به برق لبها فکر می کند.

## (باد می آید)

باد

از همان لحظه‌ی به دنیا آمدنت

گیس تابانده

همین نزدیکی‌ها،

بلندی‌های این عشق

حساس کرده پوستم را.

چمباتمه می‌زنم روی بخار دهانی که

ندانسته سردم می‌کند،

خیلی وقت‌ها

در بین موهای تنت

شب به جوشیدن می‌رسد.

گاهی

فیس‌وفاده‌ی این تولد

مور مور می‌کند

هماغوشی افول کرده در آغوش باد

خیالات لبم را،

دمای این شب کرور کرور

از عشقم جمع نمی‌شود

عشق رسیده به موهایم

استخوان‌بندی این موها

از گرما عرق سرد نشسته رویش،

باد چهره‌ات را کشید کنار

تا حس کنم سردم است.

سال‌هاست

حرف‌هایت اجازه پاک کردن بخار

از تنم را نمی دهند،  
به خودت اجازه نده  
از دیوار شناسنامه‌ات  
عشق بالا برود،  
تا شب  
از اطراف باد  
به خدا برسد.  
می دانی؟  
هماغوشی  
دچار شب گرفتگی شده  
و تو  
بارها سنجیدی  
از چشم‌های باد  
شب را در خود.  
باد می‌وزد.  
باد می‌برد.

## (اتاق مردابی)

راه می‌روم درون عصبانیتی که  
خالی می‌کند زیر پایم را  
قدم به قدم  
جورابی از نفس  
پاشنه‌ام را احاطه می‌کند،  
از شانس بد  
راه باریک‌تر،  
مرداب دلبازتر می‌شد  
و اعتماد کفش‌ها بیشتر .  
فضای خانه  
دست انداخته بود  
به پایه‌های اتفاق  
با صدای مهیبی  
آشفستگی‌ام را  
کنار زد  
تا سنگینی‌گند روی آب،  
هر چه سرم را بالا می‌گرفتم  
اتاق هُری می‌ریخت  
پایین  
و فاصله‌ام با آسمان تارتر می‌شد  
پاهایم از پاشنه آب می‌رفتند  
و دل‌بستگی‌ام  
کوتاه‌تر می‌شد.



...

بیچه‌های شهرمان  
سه‌چهارم نیوتن  
عرضه پایین آمدن  
از مادرشان را نداشتند.

# sodium valproate 200 mg Orlept®

Ordered by  
**Shafayab Gostar**  
pharmaceutical Co.

For Islamic Republic of IRAN **SHAFAYAB**



**Shafayab Co.**

No: 295 , Beheshti Ave. , Tehran , 1514617711 , IRAN  
Tel: + 98 21 8744119 Fax: + 98 21 8739276

For oral application  
dosage: follow instructions of  
prescribing doctor

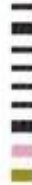
1 enteric coated tablet contains  
200 mg sodium valproate

store in a dry place and  
below +25°C



100 enteric coated tablets

  
**DESITIN**





می دهند